



ماهنامه عقلانیت و جوان

در این شماره بخوانید

شماره دو آبان ماه ۱۴۰۰

- پرسشگری، مقدمه عقلانیت و رشد
- روش تفسیر عقلی در قرآن
- عقل و بصیرت
- عقلانیت، شاخص صحت اخبار تاریخی
- هدف نهایی در زیست اخلاقی
- اختیار و آزادی انسان از دیدگاه روان شناسی
- پرسمان دانشجویی



ماهنامه فرهنگی الکترونیکی

بی‌شک، یکی از خطرناک‌ترین زندان‌هایی که انسان با آن روبروست، زندانی آهنین به نام اندیشه کج است که امید به حریت و آزادی از این زندان، دشوار است. چنانچه اندیشه کج، با عناد همراه شود، سبب جهل مرکب و ظهور انسان‌هایی در لباس فرعون خواهد شد؛ لذا افراد که دارای اندیشه کج، نادرست و دارای عناد باشند، از عقلانیت دور بوده و راه ورود تفکر آزاد را خواهند بست؛ این افراد به منزله فرعونی جدید با افکار طاغوتی می‌باشند که راه تعالی و رشد عقل را بر خود می‌بندند. وجه اشتراک چنین افراد متحجری در منیت و غرورشان است که نور عقلانیت را به تاریکی جهل تبدیل کرده‌اند؛ آنها که دارای ذهنی بسته، آشفته و خرافی هستند، کنجکاوی بشری را نوع گستاخی تلقی می‌کنند و هر آنچه انسان را به سوی تدبیر و تفکر عقلانی بکشانند، مذموم و نکوهیده برمی‌شمارند. البته آنها غافل‌اند که انسان، بالذات موجودی کنجکاو و پرسشگر است.

هرچند انسان، به حیوان ناطق تعریف شده، اما به نظر می‌رسد حیوان پرسشگر، تعریف جدیدی باشد: زیرا انسان، بالذات پرسشگر است؛ پرسشگری انسان را به عنوان وجه تغایر او با دیگر موجودات می‌توان در مفهوم «حیرت» یافت که یکی از عجایب خلقت انسان است. حیرت سبب پرسش و کنجکاوی شده و افراد کنجکاوند که به دنبال حقیقت می‌روند و همین امر سبب رشد ایشان خواهد شد. البته گاهی حیرت، سبب سلب آرامش می‌شود، ولی این نوع از سلب آرامش، نه تنها مضر نیست، بلکه سبب رشد انسان شده، انسان را از مرتبه دانی به مرتبه عالی خواهد رساند؛ به عبارت دیگر بنی‌آدم، در فرایند حیرت، کنجکاوی، پرسشگری و دریافت پاسخ با تفکر عقلانی است که از غریزه حیوانیت فراتر رفته، در مسیر انسانیت گام برمی‌دارد و رشد می‌کند.

اساساً انسان بدون پرسش راهی به خرد و تفکر ندارد و نمی‌تواند در زمره عاقلان قرار گیرد: زیرا اساس عقل و تفکر پرسش و سوال است. نکته دیگر در باب پرسشگری آن است که سوال انسان را از روزمرگی دور کرده و از طریق پرسش است که انسان متحیر از هستی و آفرینش سوال می‌کند و به دنبال اصل و حقیقت می‌گردد.

دکتر سید علی اکبر فاطمی



آنچه باید در بحث‌های عقلی در قرآن مورد توجه باشد، روش تفسیر عقلی و اجتهادی در زمینه آیات الهی است. روش تفسیر عقلی، در میان روش‌های تفسیری از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و اینکه خود قرآن هم انسان‌ها را به تفکر، تعقل و تدبیر در آیات فرا می‌خواند، نشانگر ارزش روش مذکور است. این روش که به عنوان روش اجتهادی نیز شناخته می‌شود، مانند سایر روش‌ها موافقان و مخالفانی دارد.

مطالعه در تاریخ روش‌های تفسیری نشان‌دهنده آن است که روش تفسیری پیشینه‌ای کهن دارد و حتی برخی پژوهشگران معتقدند پیامبر «صلی‌الله علیه و آله و سلم» به اصحاب خویش، کیفیت اجتهاد عقلی در فهم نصوص شرعی - اعم از قرآن یا سنت - را تعلیم داده است.

دیدگاه‌های مختلفی درباره معنای تفسیر عقلی وجود دارد؛ بعضی استفاده ابزاری از قرائن عقلی را تفسیر عقلی دانسته‌اند و برخی استفاده از نیروی فکر در جمع‌بندی آیات و احادیث را تفسیر عقلی معرفی کرده‌اند. عده‌ای دیگر، تفسیر عقلی را همان تفسیر اجتهادی می‌دانند و آیت‌الله جوادی آملی نیز معتقدند تفسیر عقلی، همان تفسیر قرآن با عقل برهانی است که نقش منبع دارد و از مغالطه، وهم و تخیل محفوظ می‌باشد. تحلیل و جمع‌بندی نیروی فکر نسبت به آیات و توجه به روایات، همان تفسیر اجتهادی قرآن است و در این صورت عقل، مصباح و مکاشف است. از این عقل با عنوان عقل فطری یا نیروی فکر و قوه ادراک نیز، یاد می‌شود. رضایی اصفهانی، محمدعلی، منطق تفسیر قرآن، قم، انتشارات جامعه المصطفی‌العالمیه، ۱۳۸۷، ج ۲، صص ۱۴۱-۱۵۵

دکتر معصومه ذبیحی



عارفان برآنند که حقایق عرفانی از حوزه عمل عقل و اندیشه، فراتر و برترند. عین القضاة همدانی از عارفان سده ششم هجری، علوم و ادراکات و معارف انسان را به دو دسته تقسیم می‌کند: علم و معرفت. معیار علم و معرفت از نظر وی، مسأله قابلیت تعبیر و عدم قابلیت تعبیر، به‌طور درست و مطابق با معنی مقصود است. او علم را چنین تعریف می‌کند: «هر چیز که بتوان معنای آن را به عبارتی درست و مطابق آن تعبیر نمود، علم نام دارد مانند صرف و نحو و علوم طبیعی و ریاضیات، و حتی فلسفه و کلام. از این روی انتقال دادن معانی علمی به دیگران آسان است، هرگاه استاد، برای دانشجو، با الفاظ مطابق با معانی، یک یا دوبار یا بیشتر، مطالبی را شرح دهد، دانشجو در آن علم، با استادش برابر می‌شود» (رک: همدانی، عین القضاة همدانی، زبده/حقایق، متن عربی به تصحیح عفیف عسیران، ترجمه مهدی تدین، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹، ص ۶۷)

اما معرفت از نظر وی عبارتست از معنایی که «هرگز تعبیری از آن متصور نشود، مگر به الفاظ مشابه» عینا مانند توصیف رنگ برای نابینا، یا مدرکات حواس دیگرش که اگر شخص نابینا در اثر توضیحات دیگران اظهار کند که اعتقاد راسخی به حقیقت رنگ یافته‌ام، ما می‌دانیم که اعتراف او از تصورات باطل، ترکیب یافته است و لذا نباید انتظار داشته باشیم که از الفاظ عارفان، پی به حقایق مورد ادراک آنان ببریم. و این اختلاف موجود میان علم و معرفت، به طبیعت آلات و اسبابی که وسیله کسب علم و معرفت‌اند، ارتباط پیدا می‌کند. (یثربی، سیدیحیی، فلسفه عرفان، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۳۷۲)

عین القضاة، «علم» را محصول «عقل»، و «معرفت» را نتیجه «بصیرت» می‌داند. او می‌گوید کار عقل در حوزه زمان و مکان است، و این بصیرت است که فراتر از این حوزه را درمی‌یابد. عقل جهت درک عالم طبیعت است و کار بصیرت در حوزه ازلیت. عقل به نحوه کار بصیرت آشنایی ندارد. او بصیرت و عقل را دو وسیله، و دو چشم، برای انسان می‌داند، با این تفاوت که چشم بصیرت، از چشم عقل نورانی‌تر است. به نظر او «نسبت چشم عقل با چشم بصیرت» مانند نسبت پرتو آفتاب است به ذات خورشید و قصور عقل در ادراک معانی عرفانی، مانند قصور فهم است در ادراک معقولات» (همدانی، همان، ۲۸-۲۹)

بنابراین حوزه تصرف و ادراک عقل محدود است. خرد برای دریافت بعضی از موجودات آفریده شده، چنان‌که چشم برای دیدن قسمتی از موجودات دیگر خلق شده است، و از دریافت شنیدنی‌ها و بوئیدنی‌ها، ناتوان است. همچنان که عقل از ادراک بیشتر موجودات عاجز است. عقل در جهان زمان و مکان، و در محدوده تجرید و انتزاع صورت‌های ذهنی، فعالیت دارد و کار او با حس و خیال و وهم، جز میزان تجرید و انتزاع، فرق دیگری نداشته، و مانند آن‌ها با موجودات مادی‌تر سر و کار دارد و از ادراک مسائل و حقایق عالم ماوراءالطبیعه، عالم الهی، ازلیت، ملکوت، و عالم ارواح ناتوان است و آن‌ها را تنها با بصیرت می‌توان دریافت.

تاریخ و تاریخ‌نگاری از گذشته‌ی دور تا به امروز با آسیب‌های جدی رو به رو بوده است؛ آسیب‌هایی همچون گره‌خوردن تاریخ با سیاست، فاصله‌ی مورخ از موضوع مورد بررسی (اعم از فاصله‌ی زمانی و فاصله‌ی مکانی)، تاثیر دیدگاه مورخ در گزارش‌های تاریخی او (اعم از دیدگاه‌های ملی، مذهبی، فرقه‌ای، سیاسی و...)، ضعف اسناد و یا عدم وجود اسناد کافی و از همه تلخ‌تر این‌که مورخ در راستای منافع خود و یا گروهی که وابسته به آن است، به نگارش اخبار تاریخی اقدام نماید.

علیرغم آسیب‌پذیری علم تاریخ، نمی‌توان از پرداختن به این علم صرف‌نظر نمود؛ چرا که نمی‌توان هدف و فواید تاریخ؛ یعنی انسان‌سازی، عبرت‌آموزی، اقتناع ذهن و ارضای کنج‌کاوی انسان را در هیچ زمانی نادیده گرفت. (رک: بیهقی، ابوالحسن علی ابن زید، تاریخ بیهقی، ص ۹) از همین رو در روزگاری که بسیاری از علوم دچار رکود شده‌اند، تاریخ و تاریخ‌نگاری هم‌چنان مورد توجه و اقبال بوده است.

علوم بسیاری مثل فقه‌اللغه، باستان‌شناسی، علم رجال (در مورد تاریخ اسلام)، علم‌الحديث (در مورد تاریخ اسلام) و جغرافیای تاریخی برای رفع این آسیب‌ها به کمک علم تاریخ آمده‌اند، ولی آنچه مانند چتری بر ارائه‌ی نقش همه‌ی این علوم سایه انداخته، عقلانیت است. بسیاری از اخبار تاریخی با شاخص عقلانیت از صفحات علم تاریخ حذف می‌شوند و یا حداقل در تحلیل‌های تاریخی نقش کمتری ایفا می‌کنند؛ گرچه نقل به نقل بازگو شوند و یا از کتابی به کتاب دیگر راه یابند.

ابن خلدون، دانشمند بزرگ تمدن اسلامی این اخبار را که با عقلانیت در تقابلند، واهی و موهوم می‌شمارد؛ او معتقد است: «مورخ بصیر تاریخ، به دانستن قواعد سیاست و طبایع موجودات و اختلاف ملت‌ها و سرزمین‌ها و اعصار گوناگون از لحاظ سیرت‌ها و اخلاق و عادات و مذاهب و رسوم دیگر کیفیات، نیازمند است و هم لازم است در مسائل مزبور، وقایع حاضر و موجود را از روی احاطه‌ی کامل بداند و آنها را با آنچه نهان و غایب است، بسنجد و وجه تناسب میان آنها را از لحاظ توافق یا تضاد و خلاف دریابد و موافق را با مخالف و متضاد، تجزیه و تحلیل کند و به علل آنها پی برد.» (رک: مقدمه‌ی ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۱) سخن ابن خلدون، همان موافقت عقل با خبر تاریخی است.

دکتر شمس‌الملوک مشایخی



هدف نهایی در زیست اخلاقی



انسان نمی‌تواند بدون هدف زندگی کند؛ چرا که به دوراهی سرگردانی خواهد رسید و به تدریج در بن بست پوچی گرفتار خواهد شد؛ به همین جهت پرسش مهمی مطرح می‌شود که به راستی فلسفه و هدف از زندگی چیست و چرا باید زیست؟ به نظر می‌رسد فکر پویای جوان و تفکر عقلانی اوست که می‌تواند به این پرسش پاسخ دهد و در نتیجه سبک زندگی او را معنادار نماید و به آن جهت بدهد. آن پاسخی دقیق خواهد بود که به عنوان غایت و نهایت اهداف برگزیده شود و پس از آن پرسش دیگری ذهن را به خود مشغول نسازد و هدفی فراتر کشف نگردد.

می‌توان فلسفه زندگی را تنها «لذت» بردن و بهره‌مند شدن از نعمت‌های الهی دانست، اما چنین هدفی انسان را از واقعیت‌های زندگی دور می‌کند؛ زیرا شخصی که تنها به خوشی‌ها دلبسته، در برابر واقعیت دردها و رنج‌ها کم‌طاقت شده و زندگی برایش تلخ خواهد شد. نیز، می‌توان «سعادت» و رسیدن به خوشبختی را که معنایی فراتر از لذت دارد، به عنوان هدف زندگی برگزید، ولی باز این پرسش مطرح می‌شود که ملاک‌های سعادت چیستند تا صرفاً به خوشی، راحتی، لذت و آسایش معنا نشود. هم‌چنین می‌توان هدف زندگی را به تنهایی، «معرفت» و شناخت حقایق جهان هستی دانست، لکن پرسش دیگری شکل می‌گیرد که معرفت برای چه چیزی کسب می‌شود؟

رسیدن به «کمال»، هدف دیگری است که می‌شود برای زندگی انتخاب کرد؛ اما به راستی کمال نهایی انسان چیست و در چه چیزی باید کمال یافت؟ ممکن است هر کسی بر اساس ذهنیت خویش، چیزی را کمال انسان بداند، اما باز هم بر فرایند پرسش و پاسخ عقلانی در کشف هدف نهایی تأکید می‌شود که بر این اساس در فهم کمال و مقصد نهایی انسان برای زندگی، «قرب به خدا» کشف می‌گردد.

منظور از قرب به خدا آن است که انسان با انتخاب‌های آگاهانه و اختیار خویش، استعدادهای خدادادی و ذاتی‌اش را به فعلیت برساند و شکوفا سازد؛ استعدادهای ذاتی، همان صفات الهی هستند که خداوند آنها را در وجود انسان به امانت گذاشته و اراده کرده تا انسان آن ویژگی‌ها را درون خویش تقویت و متجلی نماید و روح خویش را متعالی سازد. (مصباح یزدی، محمدتقی، خودشناسی برای خودسازی/ به سوی خودسازی «مجموعه مشکات»، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۶، ص ۳۲۷-۳۳۴).

«تقرب الی الله» که انسان را از سرگردانی، پوچی، غفلت و روزمرگی می‌رهاند و به تمام افکار، گرایش‌ها و رفتارهای او معنا می‌بخشد، در دنیا به صورت تجلی صفات خداست و در آخرت به صورت ملاقات با خدا ظهور می‌یابد.

دکتر حسین حاجی پور



اختیار و آزادی انسان از دیدگاه روان‌شناسی



بحث انتخاب، اختیار و دایره آزادی انسان، از دیرباز در میان فیلسوفان و متکلمان مطرح بوده و به مرور زمان و با گسترش علوم انسانی وارد این علوم از جمله علم روان‌شناسی شده است.

پرسشی اساسی در این حوزه وجود دارد که آیا انسان می‌تواند آگاهانه اعمال خود را کنترل و هدایت کند یا اینکه به وسیله نیروهای دیگری هدایت و کنترل می‌شود؟ انسان تا چه اندازه آزاد است؟ آیا انسان مسئول رفتار و سرنوشت خود است یا تحت تاثیر عوامل بیرونی نظیر شرایط محیطی، خانوادگی، اجتماعی و وراثت رفتار می‌کند که هیچ‌گونه نقشی در آنها ندارد؟

روان‌شناسان در ارتباط با این مسئله، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول کسانی هستند که معتقدند انسان موجودی است که تا حدودی آزادی و اختیار دارد و می‌تواند خود و سرنوشتش را بسازد و به زندگی خویش معنا ببخشد. افرادی نظیر مزلو، راجرز و گلاسر از طرفداران این دیدگاهند. برای مثال مزلو معتقد است: «هر کسی می‌تواند به طور آگاهانه، بهترین راه ارضای نیازها و چگونگی شکوفاتر شدن توانایی‌های بالقوه خود را انتخاب کند؛ این انتخاب با ماست، تا خویشتن و یا خود خاصی را خلق کنیم که در حال شکوفاشدن باشد یا ما را از بالاترین سطح رشد انسان بازدارد. مردم برای سطحی از رشد که بدان رسیده‌اند، مسئولیت دارند.» (دوان شولتز، نظریه‌های شخصیت، ص ۴۰؛ هیل و زیگلر، نظریه‌های شخصیت، ص ۴۸۴) راجرز نیز معتقد است: «انسان‌هایی با کارکرد کامل در ایجاد خویشتن خود از اراده آزاد برخوردارند؛ هیچ وجهی از شخصیت برای آنان از پیش تعیین شده نیست.» (همان، ص ۵۳۹)

ویلیام گلاسر نیز «تئوری انتخاب» را مطرح می‌کند و معتقد است که منشأ رفتارها، احساسات و انگیزه‌های انسان‌ها، انتخاب‌ها و رفتارهای هر فرد و تحلیل‌های درونی آنهاست و انتخاب‌های انسان‌ها نیز برای ارضای نیازهایشان است؛ بنابراین ما باید همواره به گونه‌ای رفتار و انتخاب کنیم که به بهترین نحو نیازهایمان را برآورده کنیم.» (گلاسر، ویلیام، درآمدی بر روان‌شناسی امید، تئوری انتخاب) دارن هاردی هم در کتاب «اثر مرکب» بیان می‌کند که انسان توانایی‌های فوق‌العاده دارد و برای اینکه به اهدافش دست یابد، زندگی می‌کند. وی معتقد است انسان می‌تواند نیروی فوق‌العاده حرکت را تسخیر کند و عادت‌های بد را که مانع پیشرفت انسان است، ترک کند و انسان به قدری توانمند است که به مرور زمان می‌تواند از کوچک‌ترین کارها نتایج مثبت و شگفت‌انگیزی را استخراج کند. (دارن هاردی، اثر مرکب آغاز جهشی در زندگی، موفقیت و درآمد شما)

گروه دوم، روان‌شناسانی هستند که انسان را موجودی کاملاً مجبور و فاقد هرگونه اختیار می‌دانند؛ فروید و اسکینر از طرفداران این دیدگاهند. برای مثال فروید معتقد است: «هر چیزی که ما انجام می‌دهیم یا می‌اندیشیم و حتی در رؤیا می‌بینیم، از پیش به وسیله نیروهای گریزناپذیر و نامرئی درون ما رقم خورده است؛ ما دائماً در چنگال غریزه‌های زندگی

و مرگ اسیریم؛ شخصیت بزرگ‌سالی ما به‌طور کامل در اثر تعامل‌هایی شکل می‌گیرد که پیش از پنج‌سالگی مان - سنی که کنترل محدودی بر زندگی خود داشته‌ایم - روی داده‌اند؛ به‌دلیل این تجربه‌های نخستین، که حائلی ابدی بر ما افکنده‌اند، در هر حرکتمان محکوم به جبر هستیم.» (دوان شولتز، نظریه‌های شخصیت، ص ۵۰) اسکینر نیز معتقد است «انسان مانند یک ماشین است و به‌وسیله نیروهای بیرونی نه نیروهای درونی رفتار می‌کند.» (همان، ص ۲۷۰) به‌نظر می‌رسد زیربنای این بحث به میزان نقش عقل در تاثیرگذاری بر رفتارهای انسان برمی‌گردد و در پاسخ به این پرسش مطرح می‌گردد که آیا رفتارهای انسان تحت اشراف عقل است و یا با نیروی غریزه و ناخودآگاه انجام می‌گیرد؟ بنا بر نظر فروید رفتارهای انسان بر اثر انگیزه‌های ناخودآگاه غریزی انجام می‌شود و انسان هیچ کنترلی بر آنها ندارد و در واقع غرایز بر انسان مسلط است نه عقل (هیل و زیگلر، نظریه‌های شخصیت، ص ۶۵). در مقابل، افرادی نظیر مزلو و راجرز و کلی معتقدند: «انسان، موجودی عقلانی است و بر اساس عقل خود رفتار می‌کند؛ کلی در این زمینه می‌گوید: «ما نه تنها قادریم سازه‌های خود را که از طریق آنها به جهان می‌نگریم، شکل دهیم، بلکه قادریم شیوه منحصر به‌فرد یک رویکرد خود را به واقعیت، فرمول‌بندی کنیم و شکل دهیم؛ به عبارت دیگر، انسان، تعیین‌کننده شخصیت خویش است، نه قربانی آن.» (جورج کلی، روان‌شناسی بالینی و شخصیت، ص ۱۵۵)

در تحلیل دیدگاه‌های پیش‌گفته باید گفت: انسان، موجودی مختار و دارای تعقل است؛ هرچند انسان هم متأثر از تجربه‌های شخصی و عوامل ذهنی و هم متأثر از عوامل محیطی و وراثتی است، اما هرچه شناخت انسان و قدرت تجزیه و تحلیل انسان بیشتر باشد، تاثیرپذیری از عوامل ذهنی و درون‌کنشی در او بیشتر خواهد بود. به بیان دیگر، می‌توان گفت: ماهیت انسان به‌گونه‌ای است که شناخت‌پذیر است و انسان با قدرت فوق‌العاده خود می‌تواند مدیریت آگاهانه این عوامل را به‌دست بگیرد و به موفقیت و تکامل برسد. البته اما پاسخ به این پرسش که انسان در رسیدن به تکامل و موفقیت به چه میزان نقش دارد و چگونه نقش خود را ایفا می‌کند، بحث مستقلی را می‌طلبد که در شماره بعدی نشریه به آن پرداخته می‌شود.

دکتر سهیلا پیروزوند



با سلام! اگر تعقل و تفکر به عنوان چراغ راه زندگی مطرح می‌شود، چرا برخی افراد که اهل فکر و اندیشه بوده، منحرف و گمراه شده‌اند؟ مگر اندیشه انسانی باعث پیشرفت بشریت در عرصه‌های مختلف نشده، پس چرا با وجود این چراغ راه، افرادی در بیراهه‌ها سرگردان شده‌اند؟

محمدرضا حسین نژادی، دانشجوی مدیریت صنعتی

پاسخ: به نظر می‌رسد در عرف جامعه، خلط و اشتباهی رخ داده و آن، عدم تمایز بین عقل و فکر است. هرچند فکر و اندیشه مانند سایر نیروها و استعدادهای خدادادی و بلکه بالاتر از آنها، زمینه ساز گام‌های رو به جلو در زندگی است، اما این عقل و خرد آدمی است که راه درست را نشان می‌دهد و باعث کمال و دوری‌اش از گمراهی می‌گردد. فکر، نیرویی پویاست که به صورت پی‌درپی باعث کشف مجهول است و آدمی را به معلوم می‌رساند و تفکر، فرایند حرکت از مقدماتی معلوم برای کشف مجهول و نتیجه‌گیری در آن است. (رافع اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۲ق، ص ۶۴۳؛ مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۴۵) اما واقعیت آن است که فکر، صحیح و غلط و به تعبیر دیگر، درست و نادرست دارد؛ یعنی اگر فرایند اندیشیدن با مقدماتی صحیح و مدارک کافی همراه شود، نتیجه‌ای صحیح به دست می‌آید و گرنه مقدمات غلط و چینش نادرست، فکر را به خطا و بیراهه کشانده، باعث نتیجه‌گیری نادرست می‌شود. (مطهری، مرتضی، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، تهران، صدرا، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶۸) اما عقل که ماده اولیه‌اش بندکردن و باز ایستادن است، در اصل به معنای تشخیص صلاح و فساد و سپس ضبط و حبس نفس آمده و بر این اساس علاوه بر فهم و ادراک، نیرویی است که از زشتی‌ها منع می‌کند. به تعبیر دیگر عقل هم جنبه نظری و هم جنبه عملی دارد که عقل عملی از آیات قرآن هم فهم می‌شود. (حشر، ۱۴؛ بقره، ۴۴) امام صادق علیه‌السلام در تعریف عقل فرموده: «عقل، چیزی است که خداوند مهربان با آن بندگی و پرستیده شود، و بهشت‌ها به آن کسب شود.» «امام کاظم علیه‌السلام هم درباره عقل فرموده:» برای خداوند بر مردم دو حجت است؛ حجت آشکار و حجت پنهان؛ اما حجت آشکار عبارت است از رسولان و پیامبران و امامان؛ و حجت پنهانی عبارت است از عقل‌های مردم.» (کلینی، محمد، کافی، ج ۱، ص ۱۶) طبق بیان فوق، نکات پیش‌رو به دست می‌آید: اول آن که فکر یک فرایند و حالت است و بر اساس موادی که تحویل می‌گیرد، تحلیل می‌کند. از این‌رو امکان خطا در تفکر وجود دارد. دوم آن که عقل، همیشه ارزشمند بوده و در پرتو نور عقل است که انسان از تاریکی جهل می‌رهد، اما فکر، همیشه ارزشمند نیست و چه بسا افکاری که جاهلان، گمراه‌کننده و باعث بدبختی است. سوم آن که در بین نیروها و احساسات گوناگون نظیر شهوت، غضب و محبت، تا زمانی که عقل (نظری و عملی) مدیر وجودی انسان باشد، او را از بیراهه‌های فکری، شهوانی، غضب‌آلودگی و محبت‌های نابجا نجات می‌دهد و باعث می‌شود انسان، خوب بیندیشد، خوب عمل کند و بر مدار صحیح و مسیر درست گام نهد.

دکتر حسین حاجی‌پور

صاحب امتیاز: اندیشکده فلسفه، عقلانیت و جوان، بسیج دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام (ره) شهرری

مدیر مسئول: دکتر سید علی اکبر فاطمی

سر دبیر: دکتر حسین حاجی‌پور

هیات تحریریه: شمس‌الملوک مشایخی، معصومه ذبیحی، جمشید جلالی شیجانی، حسین حاجی‌پور، سید علی اکبر فاطمی، سهیلا پیروزوند

Aghlaneyat.va.javan@gmail.com